

پژوهش‌های تاریخی ادبیات

در گفت‌وگو با دکتر محمود فتوحی



اشاره:
دکتر محمود فتوحی
دانشیار دانشگاه
مشهد و مؤلف
کتابی در زمینه
نظریه‌های تاریخ
ادبیات نویسی
است. یکی از
دغدغه‌های وی در
کنار پرداختن به
حوزه‌ی نقد، توجه
به مسائل تاریخ
ادبیات نویسی
فارسی و ضرورت
تدوین تاریخ ادبیات
با نگاه امروزی
و انتقادی است.
مجله‌ی رشد زبان
و ادب فارسی با
این استاد دانشگاه
نشستی داشته
است تا به ابعاد
این مسئله نگاهی
ژرف‌تر داشته باشد.

بخشی از پژوهش‌های شما به موضوع نظریه‌ی تاریخ ادبیات مربوط است. ضرورت پرداختن به این موضوع و تألیف کتاب نظریه‌ی تاریخ ادبیات از کجا شکل گرفت؟

مجله‌ی ادبیات و فلسفه در سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰ سخن‌رانی‌هایی در موضوع «وضعیت نقد ادبی در ایران» در خانه‌ی کتاب برگزار می‌کرد. یکی از موضوعات آن جلسات «تاریخ ادبیات نویسی در ایران» بود که بنده عهده‌دار آن شدم. همان زمان، ضرورت طرح مباحث نظری (تئوریک) در تاریخ ادبیات فارسی را به‌طور عمیق حس کردم؛ با توجه به این که مجموعه‌ی بحث‌های نظری درباره‌ی تاریخ ادبیات در تمام زبان فارسی به ده صفحه نمی‌رسید.

امروزه، هر قلمروی از فعالیت‌های ذهنی بشر دارای یک پشتوانه‌ی استوار نظری است. آیا می‌شود بحثی با این درجه از اهمیت، فاقد پشتوانه و پیش‌زمینه‌ی نظری باشد؟ از طرفی، بنده معتقدم که تاریخ ادبیات نقطه‌ی آغاز و انجام همه‌ی پژوهش‌های ادبی است: نقطه‌ی آغاز است؛ به این معنی که هر پژوهش‌گر یا منتقدی در نخستین گام برای یافتن اطلاعات لازم درباره‌ی موضوع پژوهش خود به تاریخ ادبیات مراجعه می‌کند تا جایگاه موضوع پژوهشش را در تاریخ، و نسبت آن را با دیگر مسائل بشناسد.

تاریخ ادبیات نقطه‌ی پایان پژوهش‌های ادبی نیز هست؛ به این معنی که معتبرترین دستاوردهای پژوهش‌های ادبی وارد تاریخ ادبیات می‌شود. اغلب پژوهش‌های ادبی، از سبک‌شناسی گرفته تا اغلب شاخه‌های نقد ادبی، مثل نقد تکوینی، نقد تفسیری، مطالعات بینامتنی، نقد هرمنیوتیک و نقد تاریخی‌نگر، مستقیماً با تاریخ ادبیات مرتبط‌اند. حتی پژوهش‌های علوم انسانی، مثل پژوهش در تاریخ زبانشناسی، مطالعات فرهنگی و اجتماعی، همه به وجهی با تاریخ ادبیات سروکار پیدا می‌کنند.

پس، اجازه بدهید برگردیم به مسئله‌ی اساسی‌تر، یعنی «چرا به تاریخ ادبیات نیاز مندیم». اصلاً نیاز به این دانش از کجا آغاز

می‌شود و چرا در همه‌ی زبان‌ها و در میان همه‌ی ملل، داشتن تاریخ ادبیات ملی یک ضرورت است؟

اتفاقاً یکی از پرسش‌های اساسی نظریه‌ی تاریخ ادبیات همین است. تاریخ ادبیات بخشی از تاریخ ملت است؛ بنابراین، در کنار تاریخ سیاسی، تاریخ دین، تاریخ اجتماعی و تاریخ فرهنگ و... تاریخ نخبگان و ارزش‌های ماندگار یک فرهنگ نیز که با هویت ملی گره خورده، بسیار مهم است.

شما اگر بخواهید هویت هر قوم یا ملتی را بشناسید، به دنبال شاخص‌های اصلی و ویژگی‌های ممتاز آن قوم می‌گردید. ممیزه‌هایی که یک ملت را از ملت دیگر جدا می‌کند، در زبان، فرهنگ، دین، سنت‌ها و گذشته‌ی تاریخی آن ملت نمود می‌یابد. این‌ها عناصر و شاخص‌های عمده‌ی هویت‌اند. ادبیات ظرفی است که هم زبان ملت را در عالی‌ترین سطوح نشان می‌دهد، هم فرهنگ و ارزش‌های سنتی و دینی، و هم تصویری از گذشته‌ی مشترک آن ملت را ارائه می‌دهد. فراتر از این‌ها سرگذشت‌نامه‌ی ذهن‌های برتر، فرزندانگان و فرهنگ‌سازان و هم‌چنین، رخ‌دادهای مهم فرهنگی آن ملت است.

به هر کشوری که بروید، راهنمایان تورهای گردش‌گری شما را به مکان‌های تاریخی و فرهنگی، که جلوه‌گاه برجسته‌ی تاریخ و هویت ملی آن‌هاست، می‌برند. این اماکن به نحوی با زندگی و اندیشه‌ی نویسندگان، شاعران، دانشمندان و نخبگان آن ملت مرتبط‌اند. حال اگر بخواهید آن شخصیت‌ها و مکان‌ها را بشناسید، ناگزیرید اطلاعات مربوط به آن‌ها را در کتاب‌های تاریخ ادبیات و فرهنگ آن کشور جست‌وجو کنید. خانم آنا ماری شیمل، شرق‌شناس بزرگ آلمانی، در جوانی به قصد گردش‌گری به شهر قونیه در ترکیه می‌رود و از طریق تماشای مراسم سماع مولویه مشتاق می‌شود که با جلال‌الدین مولوی آشنا گردد. زبان ترکی را فرا می‌گیرد که مولوی را بشناسد. بعد می‌بیند که این جلال‌الدین ایرانی است؛ در نتیجه، به سوی ادبیات فارسی و پژوهش در این قلمرو کشیده می‌شود تا ببیند اصل ماجرای قونیه از چه قرار بوده است. نیاز به تاریخ ادبیات بخشی از همان نیاز به تاریخ است.

تأثیر نگارش تاریخ ادبیات در شکل دادن به هویت ملی چه قدر است؟

ادبیات ظرفی
است که هم
زبان ملت را
در عالی‌ترین
سطوحش
نشان می‌دهد،
هم فرهنگ
و ارزش‌های
سنتی و دینی،
و هم تصویری
از گذشته‌ی
مشترک آن ملت
را ارائه می‌دهد.

بحث هویت ملی با مفهوم امروزی از پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی اوج گرفت و هم‌زمان، رابطه‌ی هویت با تاریخ ادبی در ادبیات اروپا آشکار شد. تحقیق در مسئله‌ی هویت ملی، باب تاریخ ادبیات‌نویسی را باز کرد؛ تا آن‌جا که وجود تاریخ ادبیات ملی برای هر ملتی یک ضرورت تلقی شد.

یکی از شاخص‌های بنیادین هویت، گذشته‌ی مشترک ملت است. بخشی از این گذشته‌ی مشترک در ادبیات، هنر و متن‌هایی که در سراسر این گذشته‌ی مشترک خوانده می‌شده نمودار است. چه چیز بهتر از ادبیات می‌تواند هویت ملتی را نشان دهد. فردوسی، خیام، بیهقی، حافظ، مولوی و... متعلق به گذشته‌اند اما در زندگی اکنون ما نیز حضور دارند و حضورشان در طول این قرن‌ها به نوع تفکر و زندگی ما شکل داده است. آثار ادبی، بخش جدایی‌ناپذیر هویت ملی و عصاره‌ی اندیشه‌ها و تجربه‌های مشترک قوی هستند. هم‌چنین، متعالی‌ترین شکل زبان ملی و عالی‌ترین احساسات زیبایی‌شناختی ملی محسوب می‌شوند. این آثار فضیلت‌های انسانی را به رنگ و بوی ملی ارائه می‌دهند، ماندگارترین تصویرها را از زندگی و اندیشه‌های نخبگان ملت عرضه می‌کنند و مؤثرترین تفسیرها، تأویل‌ها و واکنش‌ها را برمی‌انگیزند. آن‌ها (آثار) از زندگی و روح ملی برآمده‌اند و در



در زبان
فارسی تا
میانه‌ی دوره‌ی
رضاشاه (حدود
۱۳۱۳ شمسی)
هیچ تألیفی
نمی‌یابیم که
با معیارهای
دوران جدید
بتوان آن را
«تاریخ ادبیات»
نامید؛ یعنی،
کتاب مستقلی
که با نگاه
تاریخی‌نگرو
در ساختاری
منظم، روند
تحول و
دگرگونی
مسائل ادبی را
ترسیم کند

عین حال، زندگی و روح ملی را شکل می‌دهند. وقتی ما تاریخ ادبیات می‌نویسیم، در واقع همه‌ی این مسائل را می‌نویسیم. اگر به جنجال‌هایی که در تاریخ ادبیات فارسی، عربی، تاجیک و افغان بر سر هویت ملی بزرگانی مثل رودکی، مولوی، ابن‌سینا، فارابی، وجود دارد دقت کنیم، نقش تاریخ ادبیات را در شکل دادن به هویت ملی به وضوح درمی‌یابیم. در سال‌های اخیر، مولوی به عنوان یک شخصیت مطرح در فرهنگ جهانی در کانون مباحث قومی و ملی کشورهای ازبکستان، افغانستان، ایران، ترکیه قرار گرفته است. تاریخ ادبیات ذاتاً با موضوع هویت گره خورده است و گاه تودرتویی هویت‌ها برای مورخ ادبی بسیار مشکل‌ساز می‌شود.

یعنی، شما معتقدید که دگرگونی‌ها و تحولات حوزه‌ی جغرافیای سیاسی، تاریخ ادبیات را هم تحت تأثیر قرار داده است؟
بله، قطعاً این چنین و فراتر از آن است؛ تا آن‌جا که برای مورخ ادبی بحران ایجاد می‌کند و بر روابط سیاسی کشورها تأثیر می‌گذارد. اجازه بدهید یک نمونه از این تأثیر را نقل کنم. سال ۲۰۰۴ در دانشگاه بلگراد کتابی با عنوان تاریخ ادبیات یوگسلاوی ترجمه و تدوین کرده بودم. استادان و دانشجویان صربی در شهر بلگراد با نام تاریخ ادبیات یوگسلاوی سخت مخالف بودند؛ می‌گفتند که بعد از ۱۹۹۸ جمهوری یوگسلاوی از هم پاشیده است و چیزی به نام یوگسلاوی وجود ندارد. من می‌گفتم همه‌ی نویسندگان مطرح در این کتاب متعلق به جمهور یوگسلاوی‌اند. آن‌ها در آن دوران زیسته‌اند و نوشته‌اند اما دانشجویان ملی‌گرای صرب می‌گفتند صربستان در تمام آن زمان مرکزیت فرهنگی یوگسلاوها بوده است. باید نام کتاب را تاریخ ادبیات صربستان گذاشت. چه باید می‌کردم؟ با توجه به این که در کتاب نویسندگان مشهوری از بوسنی و هرزگوین و کرواسی و مقدونیه نیز مطرح شده‌اند؛ مثلاً برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل ۱۹۶۱، ایوو آندریچ (۱۹۷۵-۱۸۹۲) بود که در یک خانواده‌ی کاتولیک (متمایل به کرواسی) به دنیا آمد، در میان مسلمانان بوسنی رشد کرد و در بلگراد با صرب‌ها زیست و داستان‌هایش را به گویش صربی درباره‌ی فرهنگ بوسنی و روی داده‌های آن‌جا نوشت.

حالا بر سر هویت ملی وی نزاع است. نام آندریچ مایه‌ی افتخار هر سه قوم صرب، بوسنی و کرواسی است. تغییر مرزهای سیاسی کشورهای بالکان در پایان قرن بیستم، بحران بزرگی برای تاریخ ادبیات به وجود آورده است. همین مسئله بعد از قرن دوازدهم هجری، هنگام جدایی تاجیک و افغان و دیگر ملیت‌های فارسی زبان برای تاریخ ادبیات فارسی رخ داد؛ مثلاً الآن بر سر عنوان «تاریخ ادبیات فارسی» یا «تاریخ ادبیات ایران» بحث است. عنوان تاریخ ادبیات فارسی، ادبیات افغانی و تاجیکی را نیز در خود دارد؛ هر چند برخی ملی‌گرایان افراطی منکر این وحدت‌زبانی‌اند و چشم بر گذشته‌ی مشترک پارسی‌زبانان می‌بندند.

اگر بنویسیم «تاریخ ادبیات ایران» و مراد ما ایران درون مرزهای سیاسی امروز (ادبیات آذری، بلوچی، کردی، ترکمن، و...) را نیز شامل شود. می‌بینید که تاریخ ادبیات بیش از تاریخ سیاسی و اجتماعی، حامل ارزش‌های ملی است و سردرگمی‌های مورخ ادبی به همین دلیل است.

این‌جا یک پرسش پیش می‌آید که وقتی تاریخ ادبیات این‌گونه با هویت ملی ما گره خورده است، پس چرا اروپایی‌ها کار نوشتن تاریخ ادبیات فارسی را زودتر از پژوهش‌گران وطنی شروع کردند؟

اگر مراد شما این است که ایرانی‌ها دست روی دست گذاشتند و مثلاً هرمان اته‌ی آلمانی در سال ۱۸۹۶ میلادی یک‌باره و بی‌مقدمه در مجموعه‌ی ساختار فقه‌اللغه‌ی ایرانی بخشی با عنوان «ادبیات جدید فارسی» درباره‌ی تاریخ ادبیات فارسی نوشت، یا ادوارد براون از ۱۹۰۲ تا ۱۹۲۶ میلادی کتاب چهار جلدی تاریخ ادبی ایران را به یک‌باره و با تکیه بر معلومات خودش نوشت، صحیح نیست و چنین امری امکان نداشته است؛ زیرا منابع اصلی این مورخان ادبی غربی، کتاب‌ها و منابع فارسی خود ما مثل تاریخ‌ها و تذکره‌های ایرانی بوده است.

ما از سال‌های ۵۵۰ هجری قمری که نظامی عروضی سمرقندی چهار مقاله را نوشته است، تا زمان هرمان اته و براون، صدها تذکره و تاریخ داریم که حاوی اطلاعات گسترده‌ای درباره‌ی فرهنگ و ادبیات ما هستند. مرحوم گلچین معانی در کتاب تاریخ تذکره‌های فارسی، حدود ۵۲۹ اثر تاریخی و ادبی مختلف را معرفی کرده است که حاوی اطلاعات تاریخ ادبی هستند. این‌ها مصالح و موادی است که پیشینیان ما تدارک دیده‌اند.

سیر تاریخی این کتاب‌ها از قرن ششم تا چهاردهم هجری، نشان می‌دهد که جریان معرفی ادبیات شعری در زبان فارسی از گزینش صرف اشعار به سوی زندگی‌نامه‌نویسی و سپس به جانب تألیف تذکره‌هایی با نگاه انتقادی و در نهایت، به سوی جریان‌شناسی و نوعی تاریخ ادبیات، شبیه آن‌چه امروز می‌شناسیم، پیش می‌آید.

اما درست است؛ می‌باید پذیرفت که اصطلاح «تاریخ ادبیات»، به معنی «بررسی روند تحول و دگرگونی» را اروپایی‌ها اولین بار باب کردند. در زبان فارسی تا میانه‌ی دوره‌ی رضاشاه (حدود ۱۳۱۳ شمسی) هیچ تألیفی نمی‌یابیم که با معیارهای دوران جدید بتوان آن را «تاریخ ادبیات» نامید؛ یعنی، کتاب مستقلی که با نگاه تاریخی‌نگر و در ساختاری منظم، روند تحول و دگرگونی مسائل ادبی را ترسیم کند. ایرانی‌ها اولین الگوها را از تاریخ ادبی ایران شناسان گرفتند.

اروپایی‌ها که در جست‌وجوی کشف هویت ملی ما بودند، نیاز داشتند درباره‌ی گذشته‌ی فرهنگی و فکری ما و تفاوت‌های هویتی ما با تاجیک‌ها، افغان‌ها و دیگر اقوام

اطلاعات دقیقی داشته باشند. به همین جهت، نوشتن تاریخ ادبیات فارسی برای شرق شناسان و نخبگان و دولت مردان غربی اهمیت پیدا کرد؛ برای این که هنوز تا آن زمان، نگرش تاریخی و ضرورت بررسی سیر تحول، جدی نشده بود. ما در منابع تاریخ ادبی خودمان، از قرن یازدهم به بعد، می بینیم که بعضی پژوهندگان ادبیات، مثل تقی اوحدی کاشانی (نویسنده‌ی عرفات العاشقین، ۱۰۲۴ قمری) و واله‌ی داغستانی (نویسنده‌ی ریاض الشعر، ۱۱۶۱ قمری) درصدد بررسی تحول و لحظه‌های تغییر ادبیات برآمدند ولی دلیل این که اروپایی‌ها به این امر بیش تر توجه کردند، این بود که آن‌ها در جریان شرق شناسی به دنبال شناخت هویت ملت‌های شرق بودند. در قرن هجدهم تب شرق شناسی در میان دولت‌ها و نخبگان اروپا بالا گرفت. در آغاز، مقالات و کتاب‌هایی منتشر می شد که به اجمال تاریخ و فرهنگ و ادبیات ملل شرق را معرفی می کرد. آن‌ها پژوهش در تمدن‌های شرقی، از جمله زبان‌ها و ادبیات ایرانی، را در سه مرحله پشت سر گذاشتند:

نخست: شناسایی نسخه‌ها و دست‌نویس‌های آثار علمی و ادبی تمدن‌های شرقی و چاپ و ترجمه‌ی آن‌ها؛ دوم: نگارش زندگی‌نامه و شرح احوال علمی فرهنگ‌سازان شرقی؛ زیرا شناسایی دقیق مؤلفان و نویسندگان آن منابع بسیار ضرورت داشت؛

سوم: نگارش سیر تاریخی رخ‌داده‌های علمی و ادبی. در این مرحله، آثار و اندیشه‌ها را طبقه‌بندی و تحلیل و نقد و ارزیابی می کردند و ضمن بررسی پیدایی و انحطاط جریان‌های فکری و ادبی، مشخص می کردند که تأثیر و تأثرها چگونه است و از این طریق، اصل اندیشه‌ها و دانش‌ها را ردیابی می کردند. آن‌ها طبعاً به کتاب‌هایی نیاز داشتند که سیر تاریخ تحول و دگرگونی فرهنگ و ادبیات فارسی را به تصویر کشند و از جریان‌های فکری و فرهنگی ما در گذر تاریخ درک روشنی ارائه کنند.

به نظر شما دستاورد تحقیقات ایران شناسان اروپایی در تدوین تاریخ ادبیات ما تأثیر داشته است؟ چه نوع تأثیری؟

شرق شناسان پژوهش‌های ادبی و تاریخی را، هم زودتر از شرقی‌ها شروع کردند و هم دقیق تر و علمی تر پیش بردند. با شروع نهضت‌های علمی در اروپا روش علمی در پژوهش‌های علوم انسانی، به ویژه متن شناسی و تاریخ ادبیات نویسی، هم مطرح شد. در تاریخ ادبیات، روش‌های دو نفر فرانسوی سال‌ها الگو بود؛ یکی هیپولیت تن و دیگری گوستاوانسون. روش لانسون، به ویژه بر هرمان‌آته و ادوارد براون، در نوشتن تاریخ ادبیات ایران تأثیر گذاشت.

بعد از آن‌ها نخستین کتاب‌های تاریخ ادبی ما، مثل تاریخ ادبیات مرحوم رضازاده‌ی شفق (سال ۱۳۱۳ شمسی) که برای دبیرستان‌ها نوشته شد، الگوی خود را از کتاب‌های هرمان‌آته و

ادوارد براون گرفت. مرحوم شفق، ابتدا کتاب هرمان‌آته را ترجمه کرد و بعد، کتاب خود را نوشت. دیگرانی هم که کتاب درسی نوشتند، مثل ملک‌الشعرا بهار (۱۳۲۰)، حسین فریور (۱۳۲۱) و سلیم نیساری (۱۳۲۴)، الگوی خود را از شفق گرفتند. سرانجام، استاد ذبیح‌الله صفاز سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۶۷ بزرگ‌ترین مجموعه‌ی تاریخ ادبیات فارسی را در پنج جلد و هشت مجلد منتشر کرد. علاوه بر این، بخش زیادی از نسخه‌های خطی فارسی را خاورشناسان گردآوری، ویرایش و چاپ کردند. علامه محمد قزوینی، که الگوی کامل متن شناسی و تصحیح است، روش کار ویرایش متون کهن را از غربی‌ها آموخت. کار خاورشناسان هر چند ایراد و اشکال‌هایی دارد اما از لحاظ روش علمی و نوع نگاه الگو بوده و هست.

معمولاً پژوهش‌گرانی که به سراغ نگارش تاریخ ادبیات می‌روند، از کسانی که به تصحیح و شرح و تفسیر متون می‌پردازند، کم‌ترند. از طرفی، این روزها نقد ادبی با الگوها و نظریه‌های جهانی خیلی پرطرفدار است. دلیل این اقبال کم به پژوهش در تاریخ ادبیات چیست؟

به یک معنی، همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردم، همه‌ی این پژوهش‌ها در خدمت تاریخ ادبیات قرار می‌گیرند اما اگر منظور نوشتن کتابی با نام «تاریخ ادبیات» باشد، بله اقبال خیلی کم است. استقبال از پژوهش در تاریخ ادبیات و نوشتن آن نسبت به دیگر شاخه‌ها، به ویژه تک‌نگاری‌های پژوهشی، خیلی کم‌تر است. علت این امر، دشواری کار در نگارش تاریخ ادبیات است. نوشتن تاریخ ادبیات فارسی با چند مشکل بزرگ مواجه است که عرض می‌کنم.

۱. گستردگی دامنه‌ی کار: گستره‌ی پهنای چهارده قرن نگارش در حیطه‌ی نظم و نثر و تنوع جریان‌های ادبی فارسی در شعر و نثر مانع از آن می‌شود که یک نفر به تنهایی بتواند تاریخ ادبیات قابل اعتمادی برای ما تهیه و تدوین کند.

۲. ضرورت پژوهش در همه‌ی متون: بسیاری از قضایای مشهور تاریخ ادبی ما از منابع متأخر و دم‌دستی استخراج شده‌اند؛ درحالی‌که اگر متن‌های اصلی و نوشته‌ها و آثار خود مؤلفان خوانده شوند، اطلاعات تاریخی بسیار دقیقی به دست می‌آید، به طوری که بسیاری از قضاوت‌ها را درباره‌ی مؤلفان تغییر می‌دهد. حتی در دوره‌ی غزنوی و سلجوقی، که بیش‌ترین تحقیقات صورت گرفته، هنوز اطلاعاتی هست که ممکن است قضایای مشهور در تاریخ ادبیات را تغییر دهد.

متأسفانه به دلیل نوعی نگاه کمال طلب در تحقیقات ادبی ما، متون درجه‌ی دو و سه چندان مورد اقبال قرار نمی‌گیرند. تحقیقات ادبی، هم چنان به ایرشاعرها و ابرمتن‌های ادبی با نگاهی شیفته‌وار می‌نگرد. دوره‌هایی که با نام عصر انحطاط معرفی شده‌اند، مثل دوره‌ی تیموری و دوره‌ی صفوی یا

متأسفانه به دلیل نوعی نگاه کمال طلب در تحقیقات ادبی ما، متون درجه‌ی دو و سه چندان مورد اقبال قرار نمی‌گیرند. تحقیقات ادبی، هم چنان به ایرشاعرها و ابرمتن‌های ادبی با نگاهی شیفته‌وار می‌نگرد

استقبال از پژوهش در تاریخ ادبیات و نوشتن آن نسبت به دیگر شاخه‌ها، به‌ویژه تک‌نگاری‌های پژوهشی، خیلی کم‌تر است. علت این امر، دشواری کار در نگارش تاریخ ادبیات است

دوره‌ی بازگشت در عهد قاجار، به‌دلیل غلبه‌ی ذهنیت کمال‌گرایی، چندان مورد مطالعه‌ی دقیق قرار نگرفته‌اند. این دوره‌ها منشأ جریان‌هایی است که در دوره‌های بعد به شکوفایی منجر می‌شوند.

۳. دامنه‌ی انتظارات از تاریخ ادبی: انتظارات از یک تاریخ ادبی بسیار زیاد است. معمولاً از یک تاریخ ادبی می‌خواهند که مجموعه‌ی زندگی‌نامه‌های معتبر، نقد و ارزیابی، سبک‌شناسی و شناخت فردیت هنری، جریان‌شناسی و... را در خود داشته باشد. پاسخ‌دادن به این همه انتظارات، آن هم با اطلاعات و قضاوت‌های معتبر، از عهده‌ی یک نفر بر نمی‌آید. باید هر بخش را افرادی با تخصص‌های جداگانه بنویسند. به‌ویژه که موضوع تأثیر و تأثرها و روابط بین متن‌ها و مؤلفان، در بسیاری از بخش‌های تاریخ ادبیات فارسی، هنوز ناشناخته مانده است. به همین دلیل، ارزیابی و قضاوت درباره‌ی ابداع، تقلید و تأثیر و تأثر در یک تاریخ ادبی چندان قابل اعتماد نخواهد بود.

۴. خیلی از مسائل ناشناخته در تاریخ ادبی در متن‌های ناشناخته هست که باید مورد تدقیق و تحقیق قرار گیرد. متنی مثل مختارنامه‌ی (رباعیات) عطار مشکوک است. این موضوع از مقدمه‌ی کتاب و مقایسه‌ی آن با مقدمه‌ی تذکره‌الاولیا و جست‌وجوهای تاریخی آشکار می‌شود. پژوهش‌ها در متون نثر عرفانی چندان امیدوارکننده نیست.

بسیاری از نسخه‌های خطی هنوز تصحیح نشده‌اند؛ به‌ویژه دیوان‌ها و جنگ‌ها و منابع ادبی و تاریخی درجه‌ی دو و سه از دوره‌ی تیموری و صفویه؛ مثلاً تذکره‌ی حجیم عرفات‌العاشقین، که منبع بسیاری از تذکره‌نویسان و مورخان ادبی بوده و حاوی اطلاعات مهمی درباره‌ی جریان‌های ادبی قرن‌های نهم تا یازدهم است، هنوز دقیق خوانده نشده است. انتشار هر یک از این کتاب‌ها بخش‌هایی از اطلاعات تاریخ ادبی ما را تغییر می‌دهد.

۵. رمانس‌ها، قصه‌های عامیانه و فولکلوریک بلا تکلیف مانده‌اند. حتی در دوره‌ی معاصر، اشخاص ناشناخته و متن‌های مغفول زیاد داریم؛ مثلاً داستان‌نویس بودن ناصرالدین‌شاه، حالا بعد از ۱۵۰ سال مشخص شده است یا رمان‌ها و داستان‌های کوتاه محمدجعفر پیشه‌وری، که تاکنون به‌عنوان یکی از مبارزان سیاسی دوران رضاشاه شناخته می‌شد، بعد از هفتاد سال منتشر شده که نامی از وی در کتاب‌های تاریخ ادب معاصر نیامده است. همه‌ی این‌ها به‌روشنی از دشواری کار و غیرقابل اعتماد بودن اطلاعات موجود خبر می‌دهند.

۶. این‌ها مشکلاتی است که پیش‌روی مورخ ادبی ماست. دشواری‌های دیگری نیز وجود دارد؛ از جمله نداشتن پشتوانه‌ی نظری در مسائلی مثل دوره‌بندی، دایره‌ی زمانی معاصر، مسئله‌ی هویت و دامنه‌ی جغرافیایی و تاریخی. ادبیات فارسی یا ادبیات ایران را هم باید بر این‌ها افزود که در کتاب نظریه‌ی تاریخ ادبی به تفصیل درباره‌ی آن بحث شده است.

با این توضیحات، آیا امید داشتن یک تاریخ ادبیات مقبول و قابل اعتماد در ادبیات فارسی وجود دارد؟

آن‌چه بنده گفتم مشکل همیشگی تاریخ ادبیات‌نگاری است که همیشه بر سر راه پژوهش‌گران این قلمرو خواهد بود. طرح این مشکلات به این معنی نیست که دست روی دست بگذاریم. هر نسلی تاریخ ادبیات خاص خود را مبتنی بر درک و دانش خود می‌نویسد. چنان‌که نسل‌های پیشین نیز کار خود را انجام داده‌اند. الآن هستند کسانی که با همه‌ی این دشواری‌ها به سراغ نگارش تاریخ ادبیات می‌روند. هر روز که می‌گذرد، اطلاعات لازم برای تدوین تاریخ ادبیات هر دوره هم بیش‌تر می‌شود و هم معتبرتر.

به نظر می‌رسد که گسترش دانشگاه‌ها و تمرکز بر پژوهش‌های ادبی و پایان‌نامه‌های دانشجویی و دانشگاهی زمینه‌های بهتری برای مورخان ادبیات فراهم کرده است.

ظاهراً باید چنین باشد اما واقع امر این است که با وجود صدها دانشگاه، هزاران مقاله و بالغ بر دوازده هزار پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد و دکتری، در مطالعات ادبیات فارسی وضع چندان تغییر نکرده است. اگر هر پایان‌نامه‌ی دانشجویی بخش کوچکی از این تاریخ گسترده را به دقت کاویده باشد، باید ذخایر اطلاعات ادبی ما، هم از دقت و اعتبار بالا و هم از گستره‌ی وسیعی برخوردار می‌بود اما متأسفانه گویی چنین نیست. مقالات و پایان‌نامه‌هایی که در موضوعاتی مثل تک‌نگاری‌ها، تصحیح دیوان‌ها و منابع کهن، نقد و ارزیابی، سبک‌شناسی و پژوهش در فردیت هنری، جریان‌شناسی‌ها، مطالعات تطبیقی و... صورت می‌گیرد، همه اگر قابل اعتماد باشند و با روش دقیق و قابل اطمینانی انجام گرفته باشند به کار مورخ ادبی می‌آیند.

بنده معتقدم که پژوهش ادبی دانشگاهی اگر به روشن شدن مسأله‌ی و طرح مسائلی در تاریخ ادبیات نینجامد، ماهیت علمی‌اش محل تردید است. پژوهشی که در حد «یک گزاره» به محتوای علمی تاریخ ادبیات ما نیفزاید، پژوهشی اصیل و معتبر نیست. تنها دستاوردهای آن دسته از تحقیقات ادبی به کار تاریخ ادبیات می‌آیند که روش مشخصی داشته باشند و مسئله‌ی را روشن کنند. اگر دستاوردهای هر یک از آن همه پژوهش‌هایی که انجام می‌گیرد، تنها در قالب یک جمله یا یک بند به تاریخ ادبیات راه یابد ما نگرانی چندانی برای نوشتن تاریخ ادبیات نخواهیم داشت.

پی‌نوشت

1. Hermann Ethe, "Neupersische Literatur", in Grundriss der iranischen Philologie, by Ernst Kuhn, Christian Bartholomae, Wilhelm Geiger. (Strassburg: Tyska. 1896-1904) II, pp. 212-368.